

فردی را می‌توان به عنوان یک شهروند در نظر گرفت که در جامعه مشارکت دارد و به حقوق و تکالیف خود آگاه است. این مفهوم در نظریه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. در این مقاله به بررسی مفهوم یگانگی اجتماعی و سیاسی و نقش آن در توسعه دموکراسی خواهیم پرداخت.

دکتر علیرضا محسنی تبریزی

# یگانگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی

مقدمه:

یگانگی اجتماعی و سیاسی (Social and Political Alienation) که از آن به عنوان نوعی احساس انفصال، جدایی و عدم پیوند ذهنی (شناختی) و عینی (کنشی) میان فرد و جامعه (نهادهای و ساختارهای اجتماعی نظیر سیاست، خانواده، مذهب و...) نام می‌برند (پیشل ۱۹۸۸، کنیستن ۱۹۸۵) به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار بر فرآیندهای مشارکت اجتماعی و نیز به عنوان رادعی در راه توسعه ملی از سوی صاحب نظران مختلف مطرح شده است (لیست ۱۹۶۰، سیلس ۱۹۶۸، لورنسر ۱۹۵۸، روکان ۱۹۶۶، دال ۱۹۷۶).

ما در این مختصر کوشیده ایم، ضمن بررسی برخی از عوامل تأثیر گذار بر مشارکت اجتماعی، یگانگی سیاسی و فرهنگی اجتماعی را به عنوان شاخصی برای عدم مشارکت و مانعی در راه توسعه اقتصادی - اجتماعی و ملی مطرح سازیم. بنابراین رویکردهای جامعه شناسی و روان شناسی اجتماعی توأمآ در باب مطالعه عوامل اجتماعی و روانی مؤثر بر مشارکت سیاسی - اجتماعی و نقش مشارکت در توسعه ملی مد نظر است.

مشارکت شرط اساسی توسعه:

این شك مشارکت عمومی و فراگیر مردم يك جامعه، محله یا يك گروه اجتماعی در تصمیم گیری ها، فعالیت ها، برنامه ها و اموری که بگونه ای با اهداف توسعه ملی و منطقه ای مرتبط است خود مورد توجه بسیاری از صاحب نظران مسائل توسعه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قرار گرفته و به عنوان یکی از اساسی ترین حقوق دموکراتیک افراد يك جامعه تلقی شده است. همچنانکه میردال (۱۹۶۸) اشاره می کند در مشارکت عمومی (Popular Participation) به مردم این

فرصت داده می شود که در ساختن آینده و تعیین سرنوشت خود سهیم و شریک شوند.

بدیهی است زمانی که مردم به یگانگی اجتماعی و فرهنگی حاد و مزمن دچار باشند و احساس کنند عملاً و مستقیماً در توسعه و برنامه های مربوط به آن دخالت ندارند و در واقع نقشی در وضع و خلق چنین برنامه هایی ایفا نمی کنند، مسلماً تعهد، دلچسپی و التزامی را نیز در قبال این برنامه ها و اهداف توسعه اجتماعی اقتصادی احساس نخواهند کرد.

گرچه مشارکت خود پدیده پیچیده ای است و به تعداد زیادی متغیرهای دارای وزن های نسبی متفاوت وابسته می باشد، مع الوصف صاحب نظران علوم اجتماعی و رفتاری کوشیده اند، مدل هایی را برای تبیین مشارکت اجتماعی مطرح سازند. آنان گروهی از عوامل و متغیرهایی را که اصالتاً درونی هستند (روان شناختی و شناختی) و آنهایی را که از محیط بیرونی و اجتماعی فرد ناشی می گردند جهت تبیین پدیده مشارکت در نظر گرفته اند. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی رویکردهای جامعه شناختی و روان شناختی:

لیست (۱۹۶۰) در کتاب «انسان سیاسی» Political Man و ولبرنت دال (۱۹۷۶) در کتاب «تجزیه و تحلیل جدید سیاست» تلاش کرده اند تا این متغیرهای متعدد را در مدلی کلی تنظیم نمایند. مدل لیست که عمدتاً بر متغیرهای اجتماعی تأکید دارد و آشکارا جامعه شناختی است، بر آن است که پدیده شرکت یا عدم شرکت اقشار و گروه های مختلف را در فرآیندهای اجتماعی سیاسی بر اساس چند عامل کلی اجتماعی تبیین نماید. مدل دال که مبتنی بر رویکرد روان شناسی رفتارگراپایانه است پدیده گرایش و عدم گرایش افراد به مشارکت اجتماعی سیاسی را مورد توجه قرار داده و

عواملی را که نهایتاً منجر به تصمیم فرد برای مشارکت و عدم مشارکت می شود، برمی شمرد. در این راستا او بیشتر به دنبال توضیح عمومیت عدم گرایش به مشارکت اجتماعی سیاسی است. علی رغم اینکه وجه غالب این دو مدل و رویکردشان یکی جامعه شناختی و دیگری روان شناختی است ولی از آنجا که پدیده مشارکت امری است که به يك میزان با عوامل بیرونی (اجتماعی) و درونی (روانی) مرتبط است، این هر دو مدل در شرح و بحث خود در باب مشارکت اجتماعی به هر دو جنبه بیرونی و درونی پرداخته اند.

مفهوم یگانگی سیاسی اجتماعی - فرهنگی نیز که در چهارچوب رویکردهای روان شناسی اجتماعی قرار دارد در مواردی برای توضیح عدم مشارکت و با کیفیات مختلف مشارکت بکار رفته است. بعضی از عواملی که محیط اجتماعی فرد را می سازند عبارتند از تعلیم و تربیت، شغل، درآمد، سن، نژاد، جنس، تحرک و اقامت و...

تحقیقات مختلفی تأکید کرده اند که همبستگی بین مشارکت و برخی از این عوامل و متغیرها ضعیف و بی ثبات است و یا ممکن است از يك زمینه فرهنگی - سیاسی به زمینه فرهنگی - سیاسی دیگر تغییر کند. از اینرو مثلاً تعلیم و تربیت و منزلت اجتماعی - اقتصادی در امریکا شدیداً با مشارکت اجتماعی همبسته است (لیست ۱۹۶۰) ولی در نروژ همبستگی آنها کم است.

تفاوت های شهری - روستایی در بعضی از مشارکت های اجتماعی نظیر انتخابات وجود دارد ولی در بعضی دیگر وجود ندارد. مثلاً در امریکا شهرنشینان که بیشتر در معرض رسانه های همگانی و تعلیم و تربیت هستند و آسادگی بیشتری برای تشکیل انجمن های ارادی دارند



**غالباً بین تعلیم و تربیت و سواد و مشارکت همبستگی قابل توجهی دیده می شود. زیرا آموزش و تحصیلات، حس وظیفه شهروندی، شایستگی، علاقه و مسئولیت ها و التزام مدنی و اجتماعی را افزایش می دهد و باعث افزایش ویژگیهای شخصیتی نظیر اعتماد به نفس، احساس برتری و نظم و تشکل فکری می شود.**

بیش از کسانی که در اجتماعات روستایی زندگی می کنند، در انتخابات مشارکت می نمایند. در همین حال در بعضی از ایالات کشاورزی بیش از ایالت های صنعتی مردم در انتخابات شرکت می کنند. همچنین در بعضی از کشورها که دارای سنت های قدیمی رهبری جمعی هستند مشارکت در مناطق روستایی بیش از مناطق شهری است. مثلاً در ژاپن، فرانسه و بخش هایی از اسکاندیناوی در امریکا حضور در کلیسا با مشارکت همبستگی مثبت دارد، در حالی که در بریتانیا این همبستگی به زحمت دیده می شود و در آلمان و ایتالیا منفی است. بعضی از اقلیت های نژادی و دینی امریکا (مثل سیاه پوستان) بسیار کم در انتخابات شرکت می کنند. در حالی دیگر اقلیت ها (نظیر یهودیان) از جمله کسانی هستند که بیشترین میزان مشارکت اجتماعی را دارند. با توجه به این توهمات، باید در مورد رابطه مشارکت و محیط و عوامل اجتماعی مراقبت هایی بخرج داد. این متغیرها بسیار وسیع هستند و اغلب ترکیب هایی از متغیرهای پویاتر و واقعی تر را باز می نمایند ولی این ترکیب ها همواره یکسان نیستند. مثلاً بیگانگی سیاسی سیاهان در امریکا و بی بیگانگی اجتماعی سرخپوستان در این جامعه نه فقط منعکس کننده موقعیت آنان به عنوان یک اقلیت قومی در جامعه امریکاست، بلکه انعکاسی از موقعیت و وضعیت آنها به عنوان اقلیتی محروم نیز می باشد. لهذا در این فرایند (بیگانگی) نقش عواملی چون فقر، یسواد و... باید در نظر آید. از طرف دیگر ممکن است عوامل اجتماعی یکسان در زمینه های اجتماعی - فرهنگی مختلف دارای پیآمدهای کاملاً متفاوتی باشند. مثلاً تفاوتی که در همبستگی بین سطوح شغلی و مشارکت در امریکا و نروژ وجود دارد تا حدودی ناشی از این است که طبقه کارگر نروژ از نظر سازمان سیاسی ایدئولوژیک بزرگتر و قوی تر از طبقه کارگر امریکاست (سیلس ۱۹۶۸) نسبت معکوسی که بین همبستگی

حضور در کلیسا و شرکت در انتخابات در امریکا و ایتالیا وجود دارد، در مرحله اول انعکاسی از تفاوت های منزلت اقتصادی و تعلیم و تربیت کلیسا روها در این دو کشور است (لیست ۱۹۶۰).

وجود این چنین متغیرهایی گاهی واقعاً بر مشارکت اجتماعی تأثیر دارند. از اینرو غالباً بین تعلیم و تربیت و سواد و مشارکت همبستگی قابل توجهی دیده می شود. زیرا آموزش و تحصیلات، حس وظیفه شهروندی، شایستگی، علاقه و مسئولیت ها و التزام مدنی و اجتماعی را افزایش می دهد و باعث افزایش ویژگیهای شخصیتی نظیر اعتماد به نفس، احساس برتری و نظم و تشکل فکری می شود.

علاوه بر این مدارس خود بشابه جایگاههایی هستند که مهارت های مربوط به مشارکت در آنها کسب می گردند. فرد پیوستن به سازمان ها، انجام وظائف، شرکت در اجتماعات، بحث کردن در مورد مسائل اجتماعی عام و سازماندهی برای نیل به اهداف گروهی را در مدرسه و محیط های آموزشی فرا می گیرد. به علاوه کسانی که سواد بیشتری دارند توانایی بهتر و بیشتری جهت انتقال دانش و پیش اجتماعی - سیاسی خود به فرزندان خویش دارد و بدین ترتیب رابطه تعلیم و تربیت و مشارکت را تداوم می بخشد. برخی از صاحب نظران، به سوازی و یکسری روان شناسی به تبیین عوامل مؤثر بر مشارکت اجتماعی پرداخته اند. رابرت دال عالم سیاست آمریکایی با ارائه تصویری از عدم علاقه افراد نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی می کوشد با ارائه دلالتی نشان دهد که چرا مردم در امور اجتماعی خود را درگیر نمی کنند. دلالتی که دال مطرح می سازد عبارتند از:

۱) اگر مردم در ارزشیابی های خود متوجه شوند پاداشی که از درگیری های اجتماعی بدست می آیند از پاداش دیگر فعالیت ها ناچیزتر است آنان حتماً خود را کم تر در مسائل و امور اجتماعی درگیر خواهند ساخت.

۲) هرگاه شخص بین شقوق پیش روی خویش (آلترناتیوها) تفاوت های بارز احساس نکند و به آنها اهمیت ندهد، مآلاً کم تر به مشارکت خواهد پرداخت.

۳) هرگاه انسان فکر کند هر کاری که در امور اجتماعی انجام می دهد بی اهمیت بوده و نمی تواند منشأ تغییراتی گردد، هرگز وارد آن کار نمی شود (مشارکت نمی کند). به عبارت دیگر هر چه احساس فرد در مورد میزان کارایی شرکت خود ضعیف تر باشد، به همان نسبت کم تر ممکن است در امور اجتماعی مشارکت نماید.

۴) هرگاه مردم معتقد باشند که بدون مشارکت آنها نتایج اقدامات سیاسی رضایت آنان را تأمین می کنند، احتمال مشارکتشان در سیاست کم خواهد شد.

۵) هرگاه شخصی فکر کند دانش او محدودتر از آن است که بتواند با مشارکت و داخل شدن در امور اجتماعی به کارایی کافی در مسائل اجتماعی برسد ترجیح خواهد داد کم تر در آن مشارکت نماید.

۶) هر چه مشکلات وارد شدن در فعالیت های اجتماعی بیشتر باشد، احتمال مشارکت در آن کم تر خواهد بود.

بخشی از تلاش صاحب نظران علوم اجتماعی متوجه بررسی نقش مشارکت در توسعه اجتماعی و اقتصادی بوده است. (روستر ۱۹۷۵، هانتینگتن ۱۹۶۸، میردال ۱۹۶۸، ویزا مانتری ۱۹۷۶، دال ۱۹۷۶، لیست ۱۹۶۵، لرنر ۱۹۵۸ و...)

این صاحب نظران، بررسی های مربوط به رابطه مشارکت و توسعه اجتماعی - اقتصادی را از دو جنبه متمایز نموده اند: الف) سطح توسعه اجتماعی - اقتصادی جوامع با استقرار نظام سیاسی دموکراتیک در آنها. ب) تأثیر روند و میزان توسعه جوامع با میزان میل به مشارکت در افراد آن جوامع (بیگانگی). برزهم برخی از جامعه شناسان (ویزامانتری ۱۹۷۶، لیست ۱۹۶۰، لسنر ۱۹۵۸ و...) استقرار نظام دموکراتیک میزان مشارکت اجتماعی - سیاسی بالا در جامعه ای که فاقد اقتصادی پیشرفته باشد امری دشوار و حتی محال است. توسعه اجتماعی - اقتصادی و صنعتی شدن علاوه بر آنکه به ایجاد مکانیسم ها و ساخت هایی در جامعه منجر می گردد به افزایش روحیه مشارکتجویی در افراد نیز کمک می کند. مازاد اقتصادی را زیاد نموده و در نتیجه می توان با



استفاده از این سازاد راههای مسالمت آمیز برای حل تضادهای اجتماعی را دنبال کرد.

دانشال لرنر (۱۹۵۸) در مطالعه ای که در سال ۱۹۵۱-۲ در مورد شش کشور خاورمیانه از جمله ایران انجام داد بین شهرنشینی، سواد، میزان مشارکت، همبستگی اجتماعی و دسترسی به رسانه ها ارتباط نزدیکی یافت. به نظر لرنر نوسازی و رشد فرهنگی جامعه با این چند متغیر مرتبط است. به عقیده لرنر، جامعه جدید مشارکتی با مشارکت جوست و فراگرد نوسازی (Modernization) حرکت از جامعه سنتی به طرف جامعه مشارکتی است. مشارکت در زمینه سیاسی به صورت شرکت در انتخابات، در زمینه اقتصادی به صورت فعالیت در بازار و افزایش درآمد و مشارکت فرهنگی و اجتماع به صورت استفاده از رسانه ها و مشارکت روانی به صورت همدلی و تحریک روانی بوده اند.

به نظر لرنر تحول جامعه سنتی به مشارکتی پی آمد منظم تغییر در سه جنبه است: ابتدا شهرنشینی افزایش می یابد (مهارت های پیچیده و مشاغل که مشخصه اقتصاد صنعتی مدرن هستند). سپس در درون شهرها دو عامل سواد و دسترسی به رسانه ها گسترش پیدا می کند. بین این دو متغیر رابطه متقابلی وجود دارد به طوری که سواد، رسانه ها را گسترش می دهد و رسانه ها به نوبه خود سواد را افزایش و عمومیت می دهند. در مرحله ای که تکنولوژی ماهرانه توسعه صنعتی تا حدودی پیشرفت می کند، جامعه شروع به تولید روزنامه، شبکه رادیویی و سینما و تلویزیون در مقیاس توده ای می نماید و این امر به نوبه خود گسترش سواد را موجب می گردد. این تعامل نیز نهادهای مشارکت را توسعه داده به افزایش و تقویت همبستگی اجتماعی و کاهش بی علائقی و بیگانگی اجتماعی منجر می شود. بنابراین رابطه متغیرهای مزبور بدین صورت است:



همچنین در بعضی از کشورها که دارای سنت های قدیمی رهبری جمعی هستند مشارکت در مناطق روستایی بیش از مناطق شهری است. مثلاً در ژاپن، فرانسه و بخش هایی از اسکانندیناوی و امریکا حضور در کلیسا با مشارکت همبستگی مثبت دارد، در حالی که در بریتانیا این همبستگی به زحمت دیده می شود و در آلمان و ایتالیا منفی است.

در نظریه لرنر متغیرهای فوق که در واقع شاخص های نوسازی هستند، دارای رابطه کارکردی هماهنگ و متعادل می باشند. یعنی عدم تعادل بین آنها منجر به ایجاد بی سازمانی و بی ثباتی جامعه می گردد.

یکی از ویژگیهای نظریه لرنر آن است که هم در سطح جامعه کوچک و هم جامعه بزرگ قابل تعمیم است. به عقیده او مشارکت در سطح جامعه کوچک نوعی تحرکی روانی ایجاد می کند که می توان آن را در شخصیت پویا و فعال، قدرت انطباق، ابتکار و نوآوری در سطح فردی و افزایش میزان مشارکت سیاسی و اقتصادی در سطح فردی و افزایش میزان مشارکت اجتماعی سیاسی در سطح جامعه بزرگ مشاهده کرد. لرنر شخصیت افراد جامعه در حال گذار و تحول را به سه دسته کلی تقسیم می کند: سنتی، در حال گذار و متجدد. او نشان می دهد که هر چه از نوع شخصیت سنتی به طرف شخصیت متجدد حرکت می کنیم همبستگی آنها با چهار عامل سواد، شهرنشینی، استفاده از رسانه ها و مشارکت اجتماعی سیاسی زیادتر می شود.

(مدل لرنر)

نوع جامعه	سواد	مشارکت	همبستگی	توسعه سطح زندگی اجتماعی
سنتی	پایین	پایین	پایین	پایین
در حال گذار	متوسط	متوسط	متوسط	متوسط
متجدد	بالا	بالا	بالا	بالا

### نتیجه گیری و پیشنهاد:

با توجه به توضیحات اجمالی در این نوشتار به نظر می رسد، جوامع در حال توسعه می باید بیش از پیش به ارتباطات متقابل میان مشارکت، توسعه و بیگانگی اجتماعی - سیاسی واقف بوده و در برنامه ریزی های خود جهت توسعه کلان و

ملی خویش لزوماً اهداف ذیل را سرلوحه برنامه های توسعه ملی خویش قرار دهند:

۱) بررسی وضعیت موجود جامعه با تأکید بر: الف) برآوردی از وضعیت فعلی رشد و توسعه اجتماعی - سیاسی - اقتصادی با عنایت به شاخص های توسعه.

ب) بررسی میزان بیگانگی اجتماعی - سیاسی در طبقات، اقشار و گروههای مختلف مناطق جامعه.

ج) بررسی میزان مشارکت اجتماعی - سیاسی مردم مناطق به تفکیک برخی متغیرهای اجتماعی - دموگرافیک.

۲) بهره گیری از نتایج حاصله از بندهای الف، ب، و ج در عمل و بسا هدف کاهش بیگانگی اجتماعی سیاسی، افزایش مشارکت اجتماعی، افزایش همبستگی اجتماعی و تسهیل جویانات توسعه ملی.

بدیهی است هر يك از کوشش های فوق، جزئی از فرآیند برنامه ریزی مشارکتی برای توسعه بشمار می آید که بدون توجه بدانها برنامه های توسعه اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی چندان قرین موفقیت و کامیابی نتوانند بود.

برای اطلاع

1. D. Sills, International Encyclopedia of the social science, 1968 Vol. 12, PP. 254-94.

2. گزارشات مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۳۷، صفحات ۱۱۷، ۱۲۲.

3. G. Myrdal, Economic Theory and underdeveloped Areas, Duckworth, 1968, P. 89.

4. S. M. Lipset, Political Man, 1960, 187-212.

5. G. Mitchell and A. Dawson, A New Dictionary of Sociology, 1981, PP. 4-6.

6. محسن لرنر طوفان و کاترین لرنر، خورشید ساری و گروهی دیگر، سواد در حال گذار، مطالعه جامعه شناسی و روان شناسی، کتاب طرح اجتماعی، آید، چاپ اول، ۱۳۷۰، صفحات ۱۲، ۱۳.

7. گزارشات مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۳۷، صفحات ۱۱۷، ۱۲۲.

8. گزارشات مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۳۷، صفحات ۱۱۷، ۱۲۲.

9. دیدگاه لرنر و منابع زیر نقل شده برای اطلاع بیشتر رجوع کنید.

S. Lipset, OP. Cit, PP. 41-43

مطالعه و بررسی سواد، نشر رساله ها در پانزدهمین کنگره فرهنگ، ۱۳۴۸، صفحات ۱، ۱۳.